



# اعجاز قرآن

## بخش دوم

دکتر علوی مقدم

است، نشانه‌ای از آن روز بسیار سخت می‌باشد.

در آیه بعد، دو کلمه «نَضْرَهُ» و «سُرُوراً» تصویر دقیقی از حالت مؤمنان را ترسیم می‌کند و درخشندگی چهره و شادمانی دل آنان را به خوبی مجسم می‌سازد.

قرآن مجید، گاه با آوردن یک کلمه، معانی فراوانی را بیان می‌کند به گونه‌ای که با گفتن آن کلمه حق مطلب به خوبی ادا می‌شود و در واقع آن کلمه است که جامعیت دارد و شامل مصادیق فراوانی می‌تواند باشد مثلاً در آیه:

وَأَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ... انفال: ۶۰

یعنی: ای مؤمنان! آنچه می‌توانید نیرو

خلق درهم و همگین است.

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً. دهر: ۱۱

یعنی: خداوند از شرّ فتنه آن روز، آنان را محفوظ داشت و به آنان روی خندان و دل شادمان عطا کرد.

کلمه «عبوس» از جهت نمایاندن چهره کافران در روز رستاخیز، تصویر آنان را به خوبی نشان می‌دهد؛ زیرا عبوس یعنی بسیار ترشرو و آخمو.

کلمه «قَمَطِيرٍ» نیز به معنی سخت و شدید است و بنا به گفته آخفش<sup>۱</sup> «قَمَطِيرٍ» به غایت سخت باشد و دراز و طولانی.

یقال: یوم قَمَطِيرٍ و قَمَاطِيرٍ: اذا كان شدید الحرّ طویلاً. این کلمه با سنگینی که در تلفظ دارد و حرف طاء نیز در آن سنگین

در شماره گذشته، بر مسئله اعجاز قرآن از دیدگاه دانشمندان سلف نگرشی داشتیم، پس از آن به جنبه‌های بلاغی برخی از آیات قرآن پرداختیم و در هر آیه‌ای نکات بلاغی آن را مورد بررسی قرار دادیم. اینک در بخش دوم مقاله، نخست به ادامه بررسی آیات قرآن از جنبه بلاغی پرداخته و در پایان بطور فشرده از اعجاز عددی قرآن سخن خواهیم گفت.

استعمال دقیق کلمات در آیات قرآنی به خواننده تصویر دقیقی می‌دهد و در خور اهمیت است مثلاً در آیات:

أَنَا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِيرًا. دهر: ۱۰

یعنی: ما می‌ترسیم، از قهر پروردگاران، به روزی که از رنج و سختی آن روز، رخسار

واسبهای آماده و کار آزموده برای (مقابله با) آنان آماده سازید تا از این راه، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید.

مفسران در تفسیر کلمه «قُوَّة» اقوال گوناگونی گفته اند که هیچ یک از آنها، مغایر دیگری نیست و با یکدیگر تعارض ندارد، لیکن جنبه بلاغی کلمه «قُوَّة» در این است که قرآن با به کار بردن آن، معنی گسترده و عمیقی را بیان کرده تا مصادیق زیادی را در بر گیرد و تمام سلاحهای جنگی را در هر زمان و هر دوره و حتی نیروهای انسانی و نیز ایمان به خدا و توکل و اعتماد به خدا را هم شامل می شود و به قول سید قطب<sup>۲</sup>: «كُلَّ قُوَّةٍ فِي الْأَرْضِ».

آنچه مهم است، این است که کلمه «قُوَّة» جنبه کلی دارد و خداوند در این آیه به مسلمانان فرمان می دهد از هر نوع وسیله ای که بتوانند برای مبارزه با دشمن آماده سازند و در مقام دفاع، از هر نیرویی استفاده کنند.

یا مثلاً کلمه «مَاعُون» در آیه:

وَيَمْعُونَ الْمَاعُونَ ماعون: ۷

که مفسران گفته اند: «مَاعُون» معانی مختلفی دارد همچون: زکوة، خمس، وسایل مورد نیاز از قبیل ظرفهای بزرگ و مانند آن. از طرفی باید بدانیم که کلمه «مَاعُون» از ریشه «مَعَن» و «مَعُونَة» است به معنی هر چیزی که بتواند به دیگران کمک برساند و این مفهوم شامل تمام مصادیقی که مفسران نوشته اند، می شود و هر چه را که برای مردم نفعی داشته باشد و به مردم کمک برساند و نیاز مردم را بر طرف سازد، در بر می گیرد.

یا مثلاً کلمه «کوثر» در آیه:

أَنَا أَعْطِيكَ الْكَوْثَرَ كوثر: ۱

یعنی: ای پیامبر ما تورا عطای بسیار بخشیدیم.

این کلمه، در زبان عربی از ماده «كَثَرَ» و «كثرت» است و کلمه «کوثر» صیغه مبالغه است و بر کثرت بیش از حد دلالت می کند.

مفسران در تفسیر کلمه «کوثر» اقوال گوناگونی گفته اند، ولی معنی جامعی که می تواند شامل مصادیق گوناگون باشد، همان خیر فراوان است. در واقع قرآن با آوردن یک لفظ، معانی فراوانی را به ما ارائه داده است با توجه به اینکه لفظ «کوثر» در قرآن مجید با الف و لام ذکر شده تا معنی «الكثرة الكاملة» از آن استنباط شود.

علت اینکه عطیه و چیز بخشیده شده، مشخص نگردیده و به لفظ «کوثر» تعبیر شده این است که در مفهوم کلمه «کوثر» جامعیت وجود دارد و مصادیق زیادی را شامل می شود و منحصر به یک چیز و یک مورد نمی باشد. در «خیر کثیر» تمام مفاهیمی که مفسران گفته اند یعنی: نبوت، کتاب، کثرت پیروان، علم و فضیلت، کثرت اولاد و دیگر چیزها وجود دارد و به قول شیخ طبرسی<sup>۳</sup>:

«وَالْكَوْثَرُ: الْخَيْرُ الْكَثِيرُ . . . وَقِيلَ هُوَ النَّبُوَّةُ وَالْكِتَابُ وَقِيلَ هُوَ كَثْرَةُ الْأَصْحَابِ وَالْأَشْيَاعِ وَقِيلَ هُوَ كَثْرَةُ النَّسْلِ وَالذَّرِّيَّةِ وَقَدْ ظَهَرَتْ الْكَثْرَةُ فِي نَسْلِهِ مِنْ وَكْدٍ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَتَّى لَا يُحْصَى عَدَدُهُمْ.»

و شاید بتوان گفت: مصداق روشن و نمونه کامل معنی کوثر، ذریه و فرزندان

پیامبر اکرم هستند؛ زیرا ظاهر کلمه «أَبْتَر» که در آیه سوم است آن شائشک هو الابتر یعنی: بدخواه تو - دشمن تو - مقطوع النسل است.

ابتر کسی است که مقطوع النسل باشد و فرزندی نداشته باشد، پس مفهوم آیه سوم این است که بگویم: نسل پیامبر تا قیامت کثیر و فراوان خواهد بود.

این سوره سه آیه ای که کوتاهترین سوره های قرآنی است، از چنان بلاغتی برخوردار است که هر خواننده را به اعجاب و شگفتی و امید دارد؛ زیرا در آیه:

أَنَا أَعْطِيكَ الْكَوْثَرَ که جمله با حرف تحقیق و تأکید «أنا» شروع شده است، قرآن مسلم بودن عطیه را ثابت می کند. و ضمیر متکلم «نا» مُشعر بر عظمت ربوبیت است و بزرگی عطیه دهنده را بهتر بیان می کند و نشان می دهد که عطیه از سوی عطا کننده بزرگی است و چون عطا کننده بزرگ است، عطیه و نعمت هم بزرگ می باشد و به قول فخر رازی<sup>۴</sup> که در ذیل کلمه «أَنَا» نوشته است: «تَارَةً يُرَادُ بِهَا الْجَمْعُ وَ تَارَةً يُرَادُ بِهَا التَّعْظِيمُ» که البته در این آیه حمل بر تعظیم می شود «تَنْبِيْهَا عَلَى عِظْمَةِ الْعَطِيَّةِ».

و فعل «أَعْطِيْنَا» به صیغه ماضی آورده شده است تا بر تحقق بیشتری دلالت کند و نشان بدهد که اعطای متوقع از خدای بزرگ در حکم کار انجام شده است با آنکه اعطاء در آینده انجام خواهد شد اما چون وقوعش محقق است، به لفظ ماضی بیان شده است.

و علت اینکه «أَعْطِيْنَا» گفته شده نه «أَتَيْنَا» از این جهت است که «ایتاء» به معنی

دادن، گاه ممکن است از روی تفضّل نباشد ولی «اعطاء» بیشتر بر مبنای تفضّل است و در ذات کلمه «اعطاء» بخشش است و از لفظ «اعطاء» استنباط می شود که آنچه داده می شود، تفضّل محض است نه بر حسب استحقاق؛ تفضلی است نامتناهی و نامحدود.

و نیز علت اینکه گفته نشده است: «أَنَا اعطينا الرسول» و یا «أَنَا اعطينا النبی» این است که اگر چنین می گفت، مُعَلَّل به آن وصف می شد ولی قرآن به جای این کلمات، ضمیر مفرد خطاب «كَ» را به کار برده تا خصوصیت بیشتری را برساند و خطاب کاملاً صمیمانه و دوستانه باشد. لفظ «کوثر» از ماده «كَثَرَ» کثرت و فراوانی فوق العاده را می رساند و علت اینکه عطیه، تعیین نشده و از آن، به لفظ «کوثر» تعبیر شده این است که در اینجا صنعت «اتساع» به کار رفته تا تمام چیزهای خوب را شامل شود.

فخر رازی، معانی فراوانی را درباره «کوثر» نقل کرده که از آن جمله است: نبوت و کتاب - کثرت آباء و اشیاع - علم و فضیلت - کثرت اولاد - حوض یا نهر بهشتی.

در آیه فَصَّلَ لِرَبِّكَ وَاَنْحَرَ هم نکات بلاغی وجود دارد و بنا به گفته فخر رازی «فاء» در کلمه «فَصَّلَ» معنای سببیت را می رساند؛ زیرا می خواهد بگوید: انعام کثیر. سبب قیام به شکر مُنعم و عبادت منعم خواهد بود؛ و نیز تعریضی به عاص بن وائل است چون عبادت و قربانی کردن او، برای غیر خدا بود ولی عبادت پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله فقط برای خدا بود.

و قید «لِرَبِّكَ» دلالت دارد بر اینکه روح نماز خلوص نیت است؛ نماز باید برای خدا باشد؛ نمازی که برای خدا و دارای خلوص باشد، ارزش دارد. اگر نماز چنین باشد روح هم صفا می یابد و پیوستگی با خدا پیدا می کند و موانع نفسانی برای جریان فیض و رحمت الهی بر طرف می گردد.

کلمه «رَبِّ» مُشعر بر تربیت جسمی و روحی پیامبر است؛ زیرا سیاق عبارت اقتضا می کرد که گفته شود: «فَصَّلَ لَنَا» لیکن در اینجا که گفته شده است: «فَصَّلَ لِرَبِّكَ» عنایت مخصوص خداوندی را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تربیت او می رساند.

با توجه به اینکه در «فَصَّلَ لِرَبِّكَ وَاَنْحَرَ» رعایت سجع هم که از صنایع بدیعی است شده است، سجعی مطبوع نه متکلف و مصنوع!

البته باید دانست که در مورد آیات قرآنی، به جهت حدیث منع سجع، کلمه سجع به کار نمی رود و به جای آن، فاصله گفته می شود.<sup>۵</sup>

می دانیم که سجع از جمله محسنات لفظی است و «اَلْسَجْعُ فِي النُّثْرِ كَالْقَافِيَةِ فِي الشُّعْرِ» و نیز می دانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کلام مسجوع متکلف بی معنی را که به شیوه کاهنان عرب باشد و معنی در آن فدای لفظ گردد، نهی کرده است، به عبارت ساده تر، موضوع معلق و مشروط است ولی سجعی که کلمات مسجع در جای خود قرار گیرد و کلمات به جا و به مورد استعمال شود، خوب

قرآن مجید، گاه با آوردن يك كلمه، معانی فراوانی را بیان می کند به گونه ای که با گفتن آن کلمه حق مطلب به خوبی ادا می شود و در واقع آن کلمه است که جامعیت دارد و شامل مصادیق فراوانی می تواند باشد

است. به طوری که گفته اند: سجع در کلام مثور همچون قافیه است در کلام منظوم. سجعی که ذاتی و طبیعی باشد، پسندیده است؛ زیرا الفاظ برای بیان معانی هستند. بلاغت در این نیست که گوینده و نویسنده، سجع متکلف بگوید و بنویسد. مسجع گوی متکلف هرگز بلیغ نیست.

عبدالقاهر جرجانی، سجع و جناس متکلفانه را مذمت می کند و اعتقاد دارد که معنی نباید فدای لفظ شود، الفاظ باید پیرو معانی باشند.

«لأنَّ الألفاظ لا تُرَادُ لأنفسها و إنما تُرَادُ لتجعل أدلة على المعاني.»<sup>۶</sup>

آیه فَصَّلَ لِرَبِّكَ وَاَنْحَرَ علاوه بر اینکه

دارای سجعی مطبوع و زیباست و هیچ گونه تکلف و تصنعی در آن نیست، هم مشتمل بر عبادت روحی و بدنی است که نماز باشد و هم مشتمل بر عبادت مالی که قربانی در راه خداست.

در آیه: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** با ذکر کلمه «شانی» به شخص کینه ور و دشمن بد خواه پیامبر نشان داده شده است که مسئله در واقع این گونه نیست و به طور قطع دشمن پیامبر از هر خیر و خوبی منقطع خواهد بود.

علت اینکه نام بدخواه و دشمن پیامبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** ذکر نشده و قرآن صفت «شانی» آورده است از جهت شمول و عمومیت مطلب است. در واقع قرآن می خواهد بگوید: هر کس چنین باشد و با پیامبر دشمنی ورزد، مشمول این آیه خواهد بود، با توجه به اینکه جمله «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» موکد به حرف تأکید «إِنَّ» است و انقطاع و بی نتیجه بودن و ابتر بودن از برای هر کینه وری متحقق است.

شیخ طبرسی می گوید:<sup>۷</sup>  
**«وَ الْأَبْتَرُ أَصْلُهُ مِنَ الْحَمَارِ الْأَبْتَرِ وَ هُوَ الْمَقْطُوعُ الذَّنْبِ»**.

بنابر این مفهوم آیه این است که: بد خواه تو ای پیامبر! مقطوع النسل است و نام نیکی از او باقی نخواهد ماند و نسل تو تا قیامت کثیر و فراوان خواهد شد چنانکه هم اکنون می بینیم نسل آن بزرگوار توسط حضرت فاطمه علیها السلام از کثرت گسترده ای برخوردار است.

طنطاوی می نویسد:<sup>۸</sup> حوض کوثر، کنایه از علم است «وهذا حوض العلم و

المعرفة و الاسرار» و اینکه می گویند مراد از کوثر، علم فراوان است از باب تشبیه علم به آب است و تشبیهی است بسیار معقول و معمول؛ زیرا علم و آب هر دو مایه حیات هستند. آب مایه حیات جسمی و علم مایه حیات روحی. عالم را بحر العلوم و یا متبحر نیز گویند.

استعمال دقیق کلمات قرآنی در خور توجه است؛ به عنوان مثال: دو کلمه «يَعْلَمُونَ» و «يَشْعُرُونَ» که معنای نزدیک به هم دارند، بسیار دقیق به کار رفته اند و هر یک در مورد خاصی استعمال شده است؛ چه آنجا که از امور عقلی سخن به میان آمده، کلمه «يَعْلَمُونَ» و جایی که از امور عاطفی و احساسی سخن گفته شده، کلمه «يَشْعُرُونَ» به کار رفته است.

مثلاً در آیه ۱۳ سوره بقره که اثبات سفاقت به عقل نیاز دارد، قرآن گفته است:  
**أَلَا أَنهَمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ**  
یعنی: آگاه باشید که ایشان سفیهان هستند ولی نمی دانند.

لیکن در آیه ۱۰۰ سوره بقره که احساسات و عواطف در کار است، قرآن گفته است:

**وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.**

یعنی: آنان را که در راه خدا کشته می شوند، مرده نپندارید بلکه آنان زنده هستند لیکن شما این حقیقت را در نمی یابید.

چنانکه ملاحظه می کنید، در این آیه «لَا تَشْعُرُونَ» به کار رفته است؛ زیرا مردم ظاهربین تصور می کنند که چون اجساد شهدا، روی زمین افتاده و در آنان آثاری از

حیات دیده نمی شود پس مرده اند، در صورتی که قرآن می گوید: آنها زنده اند ولی شما درک نمی کنید و دریافت کامل ندارید.

این آیه از به کار بردن تعبیر «آموات» درباره شهیدان نهی کرده است، و این سخن را کسی می پذیرد که دریافت کامل داشته باشد و بداند آنان که در راه خدا کشته می شوند، همچون کسانی که در غیر حال جهاد می میرند، نیستند، بلکه آنها همواره زنده اند **فَرَحِينِ بَمَا أَنَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ** آل عمران: ۱۷۰

استحکام، پیوستگی و استواری کلمات در قرآن مجید درخور اهمیت است، همچون آیه:

واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسماعيل ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم بقره: ۱۲۷

یعنی: [و] به یاد آور [هنگامی را که ابراهیم و اسمعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند و می گفتند: پروردگارا! از ما پذیر و قبول نما؛ زیرا تویی که دعای ما را می شنوی و به اسرار و مصالح ما دانایی.

در این آیه همان طوری که ما فارسی زبانان ترجمه می کنیم، چنین به نظر می رسد که «اسمعیل» با او عاطفه بر «ابراهیم» عطف شده و او نیز همچون پدرش ابراهیم پایه های خانه کعبه را بالا می برده، لیکن عبارت قرآن چنین نیست و آمدن کلمه «اسمعیل» بعد از ابراهیم و بعد از عبارت «يرفع القواعد...» نشان می دهد که نقش اسمعیل در بالا بردن خانه کعبه

نقش ثانوی بوده و نقش اساسی به ابراهیم اختصاص داشته است.

زمخشری نیز بر همین عقیده است؛ او می نویسد:<sup>۹</sup>

وقیل کان ابراهیم یبنی واسمعیل یناوله الحجارة.

شیخ طبرسی هم از قول ابن عباس نقل کرده است که اسمعیل به ابراهیم سنگ می داد و او آنها را روی پایه های خانه کعبه می چید و بالا می برد.<sup>۱۰</sup>

از جمله «یرفع ابراهیم القواعد من البیت ...» چنین استنباط می شود که شالوده خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسمعیل پایه های آن خانه را بالا برده اند.

از جمله «تقبل منّا» نیز استفاده می شود که اینان کعبه را برای عبادت ساخته اند؛ زیرا از خدا می خواهند که از آنها بپذیرد و در برابر این عمل به آنان پاداش دهد. طبیعی است که توقع داشتن پاداش و ثواب از خدا در تأسیس ساختمان و بالا بردن بنائی است که جنبه عبادی دارد و بعنوان جایگاه عبادت ساخته می شود.

قرآن مجید در انتخاب کلمات، بهترین هارا برگزیده است؛ یعنی یک مفهوم را که می شود با الفاظ گوناگون بیان کرد، با بهترین لفظ بیان کرده است، مثلاً در آیه: «متکشین علی فرش بطائنها من استبرق و جنا الجنتین دان الرحمن: ۵۴»

یعنی: در حالی که بهشتیان بریسترهایی که آستر آنها از حریر و استبرق است، تکیه زده اند و میوه درختان آن دویاغ در دسترس است.

ممکن بود گفته شود: «... وثمر الجنتین قریب» ولی کلماتی را که قرآن به

کار برده مناسبتر است؛ زیرا اولاً میان دو کلمه «جنا» و «جنتین» یک نوع جناس است.

ثانیاً - کلمه «ثمر» مفهوم کلمه «جنا» را نمی رساند؛ زیرا «جنا» میوه قابل چیدن را گویند.<sup>۱۱</sup>

ثالثاً - از جهت رعایت فواصل آیه ها - که همان سجع کلمات باشد - «وجنی الجنتین دان» بهتر و مناسبتر از «وثمر الجنتین قریب» می باشد.

برای اینکه بهتر ثابت شود که قرآن کلمات برتر و جامعتر را برگزیده است مثال دیگری می آوریم. در آیه: «وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بیمینک اذاً لارتاب المبتلون عنکوت: ۴۸»

یعنی: و تو ای پیامبر! پیش از نزول قرآن کتابی نمی خواندی و به دست خویش خطی نمی نگاشتی تا که منکران قرآن در نبوت شک و تردید کنند.

کلمه «تتلوا» مناسبتر و بهتر است از کلمه «تقرأ»؛ زیرا اولاً کلمه «تقرأ» با داشتن همزه اندکی ثقیل است و «تتلوا» بر زبان ساده تر گفته می شود.

ثانیاً - تلاوت مخصوص کتب آسمانی است ولی قرائت، خواندن کتب آسمانی و غیر آسمانی را شامل می شود؛ مثلاً گفته نمی شود: نامه تورا تلاوت کردم. به قول راغب اصفهانی:

«لا یقال تلوت رقتک». <sup>۱۲</sup>

\* \* \*

برای اثبات نقش اعجاز آمیز کلمات، به

ذکر چند نمونه دیگر مبادرت می ورزیم: در آیه: حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم و اخواتکم ... نساء: ۲۳

یعنی: حرام شد برای شما ازدواج با مادران و دختران و خواهراتشان ...

که بحث از ازدواج با محارم است، قرآن مجید از کلمه «أم» که واژه مقدسی است و هاله ای از اجلال در آن بچشم می خورد، استفاده کرده است. در واقع کلمه «أم» خود مؤید تحریم است.

در صورتی که در آیه: والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف ... بقره: ۲۳۳

یعنی: و مادران باید دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند؛ این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند و بر پدر لازم است که خوراک و پوشاک مادر را بطور شایسته و در حد متعارف بدهد.

قرآن مجید از کلمه «والدات» که جمع «والده» است استفاده کرده نه از کلمه «أم». با اینکه لفظ «أم» در زبان عربی معنی وسیعتری دارد و علاوه بر مادر، بر ریشه و اساس هر چیزی نیز اطلاق می شود.

علت انتخاب کلمه «والده» در این آیه، آن است که قرآن می خواهد با به کار بردن این لفظ به خوانندگان بفهماند که جدا کردن طفل از «والده» ناروا و خلاف وجدان و احساس است.

باید توجه داشت که آیه مزبور به صورت جمله خبریه بیان شده ولی مقصود از آن، امر است و به قول شیخ طبرسی<sup>۱۳</sup>: «صیغه صیغه الخبر والمراد به الأمر». این شکل

جمله در قرآن مجید نظایر زیادی دارد همچون آیه: **والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء... بقره: ۲۲۸**

یعنی: زنان مطلقه، انتظار می کشند تا سه پاهی.

ابن قتیبه، متوفی به سال ۲۷۶ هجری در ذیل آیه:

... **وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف...**

نوشته است<sup>۱۴</sup>: **«ای علی الزوج اطعام المرأة والولید والکسوة علی قدر الجدة»**

یعنی: خوراک زن و فرزند، ولباس و پوشش آنها بر زوج است به قدر وسیع و توانایی.

نکته جالب توجه در آیه مورد بحث اینکه، قرآن گفته است: **«علی المولود له»**

و نگفته **«الوالد»** تا بفهماند اولاد به پدران تعلق دارند و به پدر منتسب می شوند و روی همین اصل است که **خوراک و پوشاک در حدّ**

متعارف، بر عهده پدران است.

**«فانما امهات الناس اوعیه مستودعات وللآباء ابناء»**

در آیه: ... **ولله میراث السموات والأرض... آل عمران: ۱۸۰**

کلمه «میراث» بسیار دقیق به کار رفته و حال آنکه در بیشتر آیات قرآنی **ولله ملک**

**السموات والأرض** به کار رفته است؛ چرا<sup>۱۵</sup>

علت به کار رفتن «میراث» در آیه مزبور این است که قرآن می خواهد بگوید:

موجودات زمین و آسمان همه فانی می شوند و فقط خدا می ماند و ملک همگان باطل می

گردد جز ملک خدا که پس از فانی همه باقی و برقرار است.

ضمناً باید دانست که کلمه «میراث» نشان می دهد که این مال، در اصل متعلق به

آنها نبوده و روزی که به دنیا گام نهادند، چیزی با خود نداشتند و هنگامی که از دنیا

می روند همه چیز را برجای می گذارند.

کلمه «میراث» هدف اصلی آیه را که ترغیب و تشویق بر انفاق مال و منع از بخل

و امساک است بخوبی نمایانده است<sup>۱۵</sup>. و نیز باید دانست که در همین آیه، کلمه «الله» که

جائز و مجرور است و مقدم شده است، اختصاص را می رساند و می خواهد بگوید:

میراث آسمانها و زمین فقط مختص خداست.

انتخاب کلمات، در قرآن بقدری دقیق است که گاه آدمی مبهوت می ماند و سر

انتخاب کلمه ای را پس از تفکر و تأمل در می یابد مثلاً در آیه:

**واذن فی الناس بالحج یأتوک رجالاً وعلی کلّ ضامس یأتین من کلّ فجّ همیق حج: ۲۷**

یعنی: حج را در میان مردم اهلام کن تا آنان پیاده و سواره و از هر راه دوری به سوی تو آیند.

ممکن بود گفته شود: «من کلّ فجّ بعید» تا از لحاظ حرف آخر کلمه در آیه پیشین که

«السجود» است مناسب باشد. لیکن قرآن صفت «عمیق» را برگزیده تا در نظر خواننده

راهی مجسم شود که محصور میان دو کوه است و آن راه طول و عرض و عمق دارد<sup>۱۶</sup>.

در بحث از آیه: **سبحان الذی اسری بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی**

**المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا إنه هو السميع البصیر اسراء: ۱**

یعنی: منزّه است خدایی که شبانگاه بنده؛

خویش را از مسجد الحرام تا مسجد الأقصى که اطراف آن را برکت داده ایم سیر داد، تا آیات

خود را بدو بنمایانیم، البته که خدا شنوا و بیناست.

که برخی از طاعنان گفته اند: مقصود از اسراء سیر کردن شبانه است و این کلمه خود

بر حرکت کردن در شب دلالت می کند و ذکر کلمه «لیلاً» اضافه است.

ولی اگر خوب دقت کنیم، می بینیم چنین نیست و به قول زمخشری<sup>۱۷</sup>، کلمه

«لیلاً» به صورت نکره در آیه مزبور، تقلیل زمان اسراء را می رساند؛ یعنی پیامبر

اکرم **ملاً لله علیه و آله وسلم** فاصله آن دو محلّ یعنی از مکه تا فلسطین را که چهل شبانه روز

راه بوده، در بخشی از شب پیموده است.

سبب این سیر شبانه نشان دادن قسمتی از آیات خدایی به وی بوده است که نقش

کلمه «من» را در جمله «لئریه من آیاتنا» که بر تبعیض دلالت می کند، نباید از نظر دور

داشت؛ و از آنجا که سرزمین فلسطین پر آب و علف و حاصلخیز و دارای محصول فراوان

است قرآن گفته است: **... الذی بارکنا حوله.**

\*\*\*

### قرآن و اعجاز عده

موضوع اعجاز قرآن موضوع جدیدی نیست؛ زیرا از قدیم مورد بحث قرآن

شناسان و دانشمندان بوده است.

سیوطی متوفی به سال ۹۱۱ هجری در کتاب «معتزک الأقران فی إعجاز القرآن» به

۳۵ نوع اعجاز برای قرآن، اشاره کرده که پیام قرآن ۲۵

یکی از آن وجوه، حقیقت و مجاز در قرآن است. او، مجازهای فراوانی از قرآن مجید را نقل کرده و گفته است<sup>۱۸</sup>:

«وقد اتفق البلغاء على انّ المجاز ابلغ من الحقيقة» أهل بلاغت اتفاق نظر دارند که مجاز از حقیقت رساتر است.

سیوطی وجود تشبیهات و استعارات، قرآنی را از وجوه اعجاز قرآن دانسته و تشبیهات و استعارات را از بهترین و بالاترین نوع بلاغت دانسته است.<sup>۱۹</sup> و همچنین وجود کنایات و تعریضهای زیبا و نیز ایجاز و اطناب را از وجوه اعجاز قرآن برشمرده است.

او به یک نوع اعجاز عددی اشاره کرده و نتیجه گرفته است که قرآن از جانب خداست نه از سوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا پیامبر با حسابدانان و ریاضی دانان تماسی نداشته تا بگویم او را در این مهم کمک کرده اند.

«ليعلم بذلك أهل العلم بالحساب، أنّه صلي الله عليه وآله صادق في قوله: إنّ القرآن ليس من عنده، اذ لم يكن ممن خالط الفلاسفة ولا تلقى أهل الحساب وأهل الهندسة.»<sup>۲۰</sup>

برخی از دانشمندان اعجاز عددی قرآن را از مهمترین اقسام اعجاز قرآن می دانند؛ زیرا این قسم از اعجاز با اعداد و ارقام ارتباط پیدا می کند و قابل هیچ نوع تأویل و تفسیر نیست؛ سروکار انسان با اعداد و ارقام است و این تناسب چیزی نیست که ساخته دست بشر باشد.

اینک توضیح مطلب:

بعنوان مثال: لفظ دنیا در قرآن به همان اندازه به کار رفته که لفظ آخرت تکرار شده است.

و نیز کلمه «شیاطین» به همان اندازه در قرآن آمده که لفظ «ملائکة» به کار رفته است. و لفظ «موت» به اندازه لفظ «حیات» استعمال شده است.

این تناسب و برابری که از آن به اعجاز عددی تعبیر شده است چیزی نیست که تصادفی باشد. این تناسب بسیار مهم است و می توان گفت اعجاز قرآن از این جهت، از اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت مهمتر است؛ زیرا این نوع اعجاز، قابل توجیه نیست عدد است و ارقام!

از دیر زمان، دانشمندان به اعجاز عددی قرآن توجه داشته اند؛ لیکن دانشمند معاصر مصری - استاد عبد الرزاق نوفل - با دقت خاصی به آن توجه کرده و دقیقاً آن را بررسی نموده و در این باره سه جلد کتاب

## سیوطی وجود تشبیهات و استعارات، قرآنی را از وجوه اعجاز قرآن دانسته و تشبیهات و استعارات را از بهترین و بالاترین نوع بلاغت دانسته است

نوشته است. او در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که مثلاً لفظ «ابلیس» ۱۱ بار در قرآن ذکر شده است.

و جالب توجه اینکه ۱۱ بار هم خدا امر به استعاذه صادر کرده است.

یا مثلاً در قرآن مجید ۱۵۴ بار لفظ کافر و مشتقات آن آمده است و در برابر آن، کلمه «نار» و مشتقاتش ۱۴۵ بار ذکر شده و کلمه «حریق» و مشتقات آن نیز ۹ بار ذکر شده که مجموعاً ۱۵۴ بار می شود و با کلمه «کافر» و مشتقاتش برابر است.

در قرآن مجید ۹۲ بار کلمه «دین» به صورتهای: الدین، دینکم، دینهم، دیناً، دینه، ذکر شده است و در برابر آن ۹۲ بار هم کلمه «مسجد» و مشتقات آن به صورتهای زیر آمده است:

... فاول وجهك شطر المسجد الحرام بقره: ۱۵۰۰

فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين الحجر: ۹۸

فاسجدوا لله واعبدوا النجم: ۶۲  
وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله  
أحد الجن: ۱۸

فسجد الملائكة كلهم اجمعون الحجر: ۲۰

تساوی عدد و تناسب ارقام در موضوعات قرآن کریم واقعاً شگفت آور است، این تناسب و تساوی آیا تصادفی است؟! آیا ساخته پیامبر امی عربی درس نخوانده است؟! اگر پیامبر، امی هم نمی بود و از درس خوانده ترین افراد زمان خود به شمار می رفت و به علم حساب و ریاضی و اعداد و ارقام آگاه می بود، آیا

چنین تناسب و تساوی ای ممکن بود؟  
یا مثلاً تعداد ماه‌ها در هر سال دوازده ماه  
است

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ  
شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ تَرْتِيبًا: ۲۶

جالب توجه است که لفظ «شهر» هم  
۱۲ بار به تعداد شهور در قرآن مجید آمده  
است؛ ۱۰ بار به لفظ «شهر» مانند: لیلۃ  
القدر خیر من ألف شهر، ۲ بار هم به لفظ  
«شهرآ» همچون: وحمله وفصاله ثلثون  
شهرآ احتاف: ۱۵

آیا اینها تصادف است؟

آیا اینها ساخته محمد امی است؟

این اعجاز عددی قرآن، دلیل است بر  
وجود وحی و درستی رسالت  
پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

یا مثلاً در کلمه «رحمة» و «هدی» که با  
هم تناسب دارند در ۱۳ آیه با هم به کار  
رفته اند مانند:

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى  
وَرَحْمَةً أَنْعَمَ: ۱۵۷

يا ايها الناس قد جاءكم موعظة من  
ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى  
ورحمة للمؤمنين يونس: ۵۷

این دو کلمه، علاوه بر اینکه در ۱۳ آیه  
با هم به کار رفته اند، جداگانه نیز به کار  
رفته اند و جالب اینکه ۷۹ بار کلمه «هدی»  
به کار رفته و ۷۹ بار کلمه «رحمة» .

واقعاً جالب توجه است که دو کلمه  
«محبة» و «طاعة» که تلازم معنوی دارند،  
هر کدام با مشتقات خود ۸۳ بار در قرآن

آمده اند.

آیا قرآن معجزه نیست؟

یا مثلاً «عقل» و مشتقات آن ۴۹ بار در  
قرآن ذکر شده است و شگفت آور اینکه کلمه  
«نور» و مشتقات آن هم ۴۹ بار در قرآن آمده  
است: ۲۴ بار به لفظ «نور» قد جاءكم من  
الله نور وكتاب مبين مائده: ۱۵ .

و چند بار هم به لفظ «نورآ»، «نوره»،  
«نورهم»، «المنير»، «منيرآ» که مجموعاً ۴۹  
بار می شود و برابر خواهد بود با استعمال  
لفظ عقل و مشتقات آن .

همچنین مجموع کلمات: رسول،  
رسل، نبیین، مبشّرین، منذرین، به  
صورت‌های گوناگون ۵۱۸ بار در قرآن مجید  
ذکر شده است .

لفظ رسول و مشتقات آن ۳۶۸ بار

لفظ نبی و مشتقات آن ۷۵ بار

لفظ بشیر و مشتقات آن ۱۸ بار

لفظ نذیر و مشتقات آن ۵۷ بار

که مجموعاً ۵۱۸ بار می شود و در برابر  
تعداد نام پیامبران در قرآن مجید می باشد به  
شرح زیر:

(موسی: ۱۳۶ بار)، (ابراهیم: ۶۹ بار)،

(نوح: ۴۳ بار)، (یوسف: ۲۷ بار)،

(لوط: ۲۷ بار)، (عیسی: ۲۵ بار)،

(آدم: ۲۵ بار)، (هارون: ۲۰ بار)،

(اسحق: ۱۷ بار)، (سلیمان: ۱۷ بار)،

(يعقوب: ۱۶ بار)، (داوود: ۱۶ بار)،

(اسماعیل: ۱۲ بار)، (شعیب: ۱۱ بار)،

(صالح: ۹ بار)، (هود: ۷ بار)،

(زکریا: ۷ بار)،

(یحیی: ۵ بار)، (محمد و احمد: ۵ بار)،

(ایوب: ۴ بار)، (الیسع: ۲ بار)،

(الیس: ۲ بار)، (ادریس: ۲ بار)، (ذا  
الکفل: ۲ بار) و ... .

بسیار شگفت آور است که  
لفظ «فحشاء» با تمام مشتقات آن ۲۴ بار  
تکرار شده و لفظ «بغی» هم با تمام  
مشتقاتش ۲۴ بار تکرار شده است که  
مجموعاً ۴۸ بار می شود و شگفت آورتر  
آنکه لفظ «ائم» و مشتقات آن نیز ۴۸ بار  
تکرار شده است .

می دانیم که «جزاء» و «مغفرت» تلازم  
معنوی دارند یعنی آمرزش و پاداش بستگی  
کاملی به یکدیگر دارند و از شگفتیهاست که  
جزاء و مشتقات آن مانند:

نجزی - یجزی - تجزون - یجز - یجزون  
- نجزی - جزاء هم - جزاءه کلاً ۱۱۷ بار در

قرآن آمده است؛ و مشتقات «مغفرت» مانند  
«غفور - یغفر - مغفرة للناس - اغفر - استغفر

- تغفر - یستغفرون - غفار - غفر - تستغفر -  
لن یغفر - یغفر - فاستغفروا - ساستغفر -

فغفرنا - غافرین - غافر الذنب - المستغفرین  
و ... مجموعاً ۲۳۴ بار یعنی ۲ برابر «جزاء»  
در قرآن مجید ذکر شده است .

دو کلمه «جهر» و «علانية» از لحاظ  
معنی مترادفند . روی هم رفته «جهر»  
و مشتقات آن، به تعداد «علن» و مشتقات آن  
به کار رفته است، جهر و مشتقات آن ۱۶ بار  
و «علن» و مشتقات آن نیز ۱۶ بار در قرآن آمده  
است .

دو کلمه «بر» و «ثواب» تلازم در معنی  
دارند؛ از این جهت است که می بینیم «بر»  
و مشتقات آن روی هم رفته ۲۰ بار در قرآن  
ذکر شده است بدین صورت:

لفظ «بر» ۸ بار همچون: و تعاونوا علی



## البر والتقوى مانده: ۹

لفظ «ابرار» ۶ بار همچون: اِنَّ الْاَبْرَارَ

يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا

كَافُورًا انسان: ۵

و به صورتهای «بِرّ» و «ان تَبَرَّوا» و «الْبِرّ»

نیز به کار رفته که مجموعاً ۲۰ بار می شود،

در برابر کلمه «ثواب» و مشتقات آن که

۲۰ بار در قرآن مجید ذکر شده است

به صورتهای: وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حِسْبُنَا

الثواب آل عمران: ۱۹۵

والباقیات الصّالحات خیر عند ربّک

ثواباً... کهف: ۴۶

آری، اینها همه نشانه اعجاز قرآن، این

منشور مقدّس آسمانی است که خداوند

آن را توسط جبرئیل امین، فرشته وحی، بر

پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله فرو فرستاده

است.



## یادداشتها

۱- به نقل از تفسیر ابو الفتوح رازی، تصحیح

وحواشی از حاج میرزا ابو الحسن شعرانی در

۱۳ جلد، انشارات اسلامیّه، ج ۱۱، ص ۳۴۵

- ۳۴۴.

۲- فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۴۹ و ۴۸.

۳- تفسیر مجمع البیان، چاپ سنگی، ج ۲،

ص ۵۳۱.

۴- تفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۱.

۵- ضیاء الدین ابن الیبر، المثل السائر فی ادب

الکاتب والشاعر، تحقیق از: دکتر احمد

الحوئی و دکتر بدوی طبانه، الطبعة الثانية،

بدون تاریخ، ج ۱، ص ۲۷۱ تا ۲۷۹.

۶- امام عبد القاهر جرجانی، دلائل الاعجاز فی

علم المعانی، به تصحیح و تحقیق: السید

محمد رشید رضا، الطبعة السادسة ۱۳۸۰هـ -

۱۹۶۰م، مکتبه و مطبعة محمد علی صبیح

و اولاده، مصر، ص ۳۳۰.

۷- مجمع البیان، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۵۲۱.

۸- الشیخ طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر

القرآن الکریم، دارالفکر، الطبعة الثانية

۱۳۵۰هـ، ج ۲۵، ص ۲۸۰ تا ۲۸۲.

۹- تفسیر کشف، ج ۱، ص ۳۱۱.

۱۰- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۷.

۱۱- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۴۰۲.

۱۲- ابو القاسم حسین بن محمد معروف به: راغب

اصفهانى، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق

وضبط از: محمد سید گیلانی [طهران] بی تا،

ص ۷۵.

۱۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۴- ابو محمد عبد الله بن مسلم قتیبة، تفسیر

غریب القرآن، تحقیق از: سید احمد صقر،

مصر، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی

الحلبی و شرکاه، ۱۳۷۸هـ - ۱۹۵۸م، در یک

مجلد، ص ۸۹.

۱۵- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر

مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۶، و تفسیر

قرطبی، ج ۴، ص ۲۹۳، و تفسیر فی ظلال

القرآن، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۱۶- برای آگاهی بیشتر بویژه در زمینه مسائل نحوی

و اعراب کلمات در آیه ۲۷ سوره حج رجوع

شود به: تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸،

ص ۸۹، و تفسیر غریب القرآن، ص ۲۹۲،

و أضواء علی مشابهاة القرآن، ج ۲، ص ۴۰.

۱۷- کشف، ج ۲، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.

۱۸- جلال الدین سیوطی، معترك الأقران فی

اعجاز القرآن، تحقیق از: علی محمد

الجبای، در ۳ مجلد، ج ۱، ص ۲۴۶ تا ۲۴۹.

۱۹- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۶۹ تا ۲۸۶.

۲۰- مأخذ پیشین، ج ۱، ص ۲۲.

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلّم: من أعطاه الله القرآن فرأى أن رجلاً  
أعطي أفضل مما أعطي فقد صغراً عظيماً وعظماً صغيراً.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: هر که را خداوند [نعمت] قرآن داده  
باشد، پس گمان برد که [نعمتی] بهتر از آن به کسی داده شده است،  
امر بزرگی را کوچک شمرده و چیز کوچکی را بزرگ به شمار آورده  
است.

الحیاء، ج ۳، ص ۳۳۸